



دکتر ابراهیم فیاض متولد کازرون (از استان فارس) می باشد. در کارنامه علمی او این سوابق دیده می شود: در رشته ریاضی فیزیک، دیپلم؛ تحصیل رسمی در حوزه علمیه قم (۱۳ سال)؛ رشته جامعه شناسی (مدرک کارشناسی)؛ رشته مردم شناسی (کارشناسی ارشد) و رشته ارتباطات (دکترای). حوزه علاقه و مطالعاتی دکتر فیاض، «معرفت شناسی اجتماعی»، «جامعه شناسی معرفت»، «انسان شناسی شناخت» و... می باشد. در حیطه جامعه شناسی معرفت، نقطه تمرکز او فرم های دانشی است.

معرفت ایرانی و آثار سیاسی و اجتماعی آن

سنتز معرفتی ایجاد نمودند.
در عرفان با فراز و نشیب هایی که وجود دارد، شیخ اشراق به سنتز می پردازد که البته در بعضی جملات حکمه الاشراق هنوز رنگ و بوی عرفان ایرانی صرف مشاهده می شود؛ اما به هر صورت در مقابل جریانات خشن اعراب و تعصب های آنان، عرفان سنتز شده عرضه می گردد.
در فلسفه با حرکت ملاصدرا نتیجه کار سهروردی اخذ گردیده، با کارهای ابن سینا و فارابی تطبیق می یابد و چارچوب معرفتی ایرانی را پس از گذشت حدود ۱۰۰۰ سال پایه ریزی می کند.
پس ما با حرکت ملاصدرا وارد یک چهارچوب معرفتی می شویم که مباحث قبل از اسلام تا پس از آن در حوزه های جغرافیایی متفاوت را سنتز نموده و هنوز مادر حال حرکت در حواشی این تبلور عظیم معرفتی هستیم.
پس از ملاصدرا شاهد فعالیت ملاهادی سبزواری در کتاب منظومه و تربیت جناب آخوند خراسانی، رهبر مشروطه هستیم که از پیامدهای اصلی حرکت صدرالمتألهین است. عملاً اگر ملاصدرا و هدایت او نبود، مشروطیت نیز توسط آخوند خراسانی محقق نمی گردید. اما از آخوند خراسانی تا حضرت امام، ابده صدرایی از تبیین اجتماعی علما مفقود گشت.
پویا: یعنی آن ابده صدرایی عملاً در برهه ای از تاریخ بایکوت می شود؟
دکتر فیاض: دقیقاً؛ البته در دوره بین دو حرکت مشروطه و نهضت نفت. پس از گذشت زمانی امام خمینی (ره) به سنتز عظیمی پرداختند. ایشان پس از مشرف شدن به نجف اشرف، با تسلط عمیقی که بر فقه و اصول و فلسفه عرفانی ملاصدرا بی داشتند،

پویا: آیا می توان «آخرین تحولات سیاسی ایران» را در امتداد تاریخ معرفتی ایرانیان بررسی نمود؟
دکتر فیاض: تحلیل این قضیه را باید به وضعیت خود انقلاب و ماقبل آن برگردانیم.
در نگاهی دوردست در ایران و در دوره قاجاریه ایرانیان در اثر برخوردی که با غرب پیدا می کنند دچار بحران شده، پس از گذشت زمانی، انقلاب های سه گانه مشروطه، نفت و در نهایت انقلاب اسلامی رخ نمایی می کنند. این حالت به تاریخ ایران و ایرانیان برمی گردد؛ در نیم نگاهی به فرهنگ و تمدن ایران، نوعی خصوصیات فردی و اجتماعی مشاهده می شود که حاصل تعامل این فرهنگ با فرهنگ های دیگر جهان می باشد؛ برای مثال، در ارتباط میان ایران و یونان تا اندازه ای جاذبه از سوی ایرانیان مشاهده می شود که پدیده «ایرانی یونانی» محصول آن است؛ یعنی فرد ایرانی که توانسته فرهنگ یونان را در خود هضم و جذب نماید. این جذب و هضم در دوره ساسانیان به اوج می رسد؛ به حدی که ساسانیان به منظور پیشگیری از گرایش به مذهب غرب، دین رسمی ایران را زرتشت اعلام می کنند تا ایرانیان جذب رم و دین مسیح نشوند.
فلسفه و عرفان ایران هم از این قضیه مستثنا نبودند. اساساً ایران دارای چارچوب معرفتی عمیقی بود که علت اصلی آن قرز گرفتن این کشور در چهار راهی است که هر وقت فعال شود، دنیا تغییر می یابد. پس از ظهور اسلام و ورود آن به ایران، دوباره شاهد تلفیق هستیم که در نهایت عرفان ایرانی به تصوف اسلامی تبدیل می شود؛ بزرگانی چون بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، عطار نیشابوری و غیره، تصوف و عرفان را با اسلام تطبیق داده و یک

هر کس غرب را
خوب بشناسد،
دیگر به این
سادگی فتوا به
همگامی اسلام و
توسعه غربی
نمی دهد.



توانستند یک چارچوب معرفتی را سامان بخشند که پشتوانه عظیمی برای انقلاب اسلامی باشد. با همین چارچوب معرفتی به ساختار شکنی ساختارهای موجود پرداخته و ساختار جدیدی به نام انقلاب اسلامی ایجاد کردند که جهانی بود. متأسفانه این چارچوب نظری متعالی و فوق العاده کارآمد، آن چنان که باید، از سوی اکثریت روحانیت و نیز نظام دانشگاهی رمزگشایی نشده است.

اگر تاریخ ایران را در سال‌های اولیه انقلاب اسلامی بررسی کنیم، احزاب متفاوتی به چشم می‌خورند که می‌خواستند تفکر سوسیالیستی - در نمودهایی همچون: ترویج شدید اقتصاد عمومی، مصادره کارخانجات و... را به صورت یک اندیشه اسلامی چپ ارائه کنند. فعالان گروه‌هایی که مشرب سوسیالیستی داشتند، اکنون به علت فروپاشی شوروی، جهت لیبرالی یافته‌اند و لیبرالیسم را رواج می‌دهند. حتی برخی از به ظاهر روحانیون و نیروهای دینی، در ابتدای انقلاب، در سوسیالیسم و اکنون در لیبرالیسم، پایه‌های تئوریک خود را دست و پا می‌کنند! برای اینکه به فعالیت اجتماعی بپردازند و در مسیر سنتی حوزه‌ها، به خمودگی مبتلا نشوند. این خواسته‌ای درست و بحق است؛ اما نقطه انحراف فعالان مذکور گریه برداری عاریتی و مرعوبانه آنها از گفتمان غرب است؛ آن هم غرب چند دهه عقب‌تر! ضعف این طیف اقلیت از روحانیت که می‌خواهند فراتر از تجرد و تقدس مایی‌های فردگرایانه به فعالیت اجتماعی بپردازند، تغذیه مستقیم و طفل واز از منابع معرفتی غرب می‌باشد و اگر چه در ظاهر همچون سید حسن تقی‌زاده، عبا و عمامه را به کروات و پاپیون بدل نکرده‌اند اما شیدایی معرفتی در ناخودآگاه باطن آن‌ها موج

می‌زند. حاصل امر آن بوده است که گزاره‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی برای ایرانیان، که مسلمان هم هستند، بومی و محلی می‌گردد و این‌ها همه در فراغ توجه یا عدم توان لازم برای توجه به آن جهش معرفتی بود که امام خمینی در مسیر تاریخ دانایی ایرانیان ایجاد نمود و در عرصه عملی دارای پتانسیل حرکتی فوق العاده بود؛ چرا که انقلاب اسلامی ایران را به عنوان نمود عینی خود داشت.

اما در خارج از مدارس علمیه و در طیف فرنگ‌رفته‌ها، در اثر تعامل و ارتباطی که میان ایران و کشورهای اروپایی بود، از اواخر قاجاریه شاهد تغذیه جوانان تحصیل کرده از سوی دانشکده‌های فرانسوی هستیم. چون سوسیالیسم ریشه تباری در فرانسه دارد، چپ فرانسوی و سوسیالیسم فرانسوی طیف روشنفکران ایران را تشکیل داده، روشنفکری ایرانی ماروشنفکری فرانسوی شد.

به تدریج از دهه ۴۰، فرانسه جای خود را به آمریکا می‌دهد و این بار تکنوکرات‌های آمریکایی - در قالب فارغ التحصیلان دانشگاه‌های آمریکا وارد ایران می‌شوند که موجبات ایجاد گسل و جدایی در همه ساختارهای غربی موجود در ایران را فراهم می‌کنند؛ برای مثال، میان سحابی‌ها در طیف چپ و تحصیل کرده‌گان فرانسه و ابرهیم یزدی‌ها به عنوان تکنوکرات‌های فارغ التحصیل آمریکانبر ایجاد می‌شود. این نبرد به واقع جنگ میان فرانسه و آمریکا است. اما به هر صورت برگشتگان از آمریکا در مقایسه با فرانسوی‌ها بیشتر مورد استقبال توده حوزویان قرار می‌گیرند. پس از انقلاب اسلامی، روشنفکران فرانسوی دین را نقد می‌کردند؛ ولی از آمریکایی‌گشتگان، به طور عمل‌گرایانه دین را تفسیر و هدایت می‌کردند. پس از آن به تدریج حتی پراگماتیسم آمریکایی جای خود را در کابینه کاری ایران نشان داده و عملاً پست‌های حساس اجرایی در کشور را در دست می‌گیرند. این سیستم معرفتی در تمامی ساختارها فعالیت خود را ادامه می‌دهد و زمانی حضرات متوجه می‌شوند که دیگر خیلی دیر است. (۱)

مردم با ساختاری که حاصل اتحاد فقه، اصول و عرفان ایران اسلامی است، به صف انقلاب پیوستند و گمان می‌کردند که از مدرنیسم شاهنشاهی نجات می‌یابند؛ اما اکنون گرفتار مدرنیسم تکنوکرات‌های مسلمان شده‌اند.

تکنوکرات‌های مسلمان، در دو دهه گذشته، کسانی بوده‌اند که اصالت را به تکنیک و فن‌سالاری می‌دادند و برای آن از اسلام تفسیر لازم را دست‌وپا می‌کردند. بعد از پایان جنگ ایران و عراق، 'رزش‌های دفاع مقدس به یکباره کم رنگ شده و در قالب کابینه کاری، خون پراگماتیسم آمریکایی جاری می‌شود. آن کابینه کاری که مطرح می‌کردند، کابینه آمریکایی بود؛ یعنی کسی محبوب‌تر بود که بیش‌تر در آمریکا درس خوانده و آمریکایی‌تر باشد. یکبار به یک پاند مافیایی تشکیل شد و به واسطه توزیع نابرابر ثروت، پول‌های کلانی به جیب این‌ها ریخته شد و میلیاردی شدند. همان کارگزاران سابق، الان بانک‌های خصوصی دارند و کارهای تجاری عمده‌ای در داخل یا خارج از کشور می‌کنند که اصلاً

به فکر ماها نمی‌رسد! ثروتی که الان آنها دارند، خیلی عظیم است و باند‌های بزرگ دارند.

خلاصه همه باید با این‌ها تعامل می‌کردند. هر کس وابستگی بیش‌تری به این طرز تفکر داشت، عزیزتر و بر مسند قدرت پابرجاتر بود. برخوردی هم که برخی از افراد این جریان با بنی‌صدر داشتند، جنگ بین پراگماتیسم و لیبرالیسم آمریکایی با سوسیالیسم فرانسوی بود. جنگ برای اسلام و مسلمین نبود؛ او می‌گفت من مسلمان هستم و آیه قرآن هم می‌آورد که سوسیالیسم است؛ آن آقی آمریکایی هم آیه قرآن می‌آورد.

در دوران موسوم به سازندگی، همایش‌های فراوانی برگزار شد که «توسعه»، اصل و اسلام، فرع است. در یک دوره متأسفانه، مراکز حوزوی دانشگاهی، تحت تأثیر تکنوکرات‌ها قرار گرفتند. میزگردها و همایش‌هایی در صدا و سیما و دانشگاه‌ها - همچون دانشگاه شهید بهشتی - برگزار می‌گردید؛ حاصل آن این بود که «توسعه» همه کاره است. علمای حاضر در جلسه خوشحال بودند که تمام مذاکرات با آیه و حدیث تلطیف یافته است، مراد من از غرب زدگی این است. غرب زدگی واقعی یعنی: «شناختن غرب» هر کس غرب را خوب بشناسد، دیگر به این سادگی فتوا به همگامی اسلام و توسعه غربی نمی‌دهد. بعضی‌ها گمان می‌کنند که چون گوشت خوک و شراب نمی‌خورند، غربی نیستند؛ در حالی که الان در غرب خیلی‌ها گوشت خوک نمی‌خورند و به جای مشروبات، آب میوه می‌خورند. من تعجب می‌کنم که معمینی از مؤسسه کذا و کذا می‌آیند و چنان بحث می‌کردند که گویا اسلام به توسعه آمریکایی و الان هم به مقوله جهانی شدن، بدهکار است! تکنوکرات‌ها پیش از آن که فیلم مارمولک را بسازند، در عمل خیلی‌ها را مارمولک نمودند.

پویا: رویداد دوم خوردار چگونه تحلیل می‌نمایید؟
دکتر فیاض: مردم بودند که انقلاب را به پیروزی رساندند و تمام سخت‌افزار شاهنشاهی و غرب استکباری را در اصل انقلاب و همچنین توطئه‌های پی‌درپی آنها را، به استیصال کشاندند. متأسفانه با حاکمیت فن‌گرایی و بت‌وارگی آن، به جای تکیه بر شعور مردم، از آنها یا استفاده نند و یا استفاده ابزاری شد. برای مثال، در جریان ختنی‌سازی توطئه‌ها، به جای تکیه بر حضور مردم، تمام امیدها به سیستم‌های مدرن اطلاعات و ضد اطلاعات، متمرکز گردید که از جمله بروندهای آن سیستم اطلاعات مرکزی، قتل‌های زنجیره‌ای و غیره بود و حال آنکه راه امام اینها نبود؛ راه امام تکیه بر مردم بود. (۲) مردم دیدند انقلاب را از دست داده‌اند و کلاه سرشان رفته است. عملاً با این بازسازی که این‌ها راه انداختند، دوباره طرح‌های شاه را اجرا کردند. این‌ها با نیروی رباکاری و پنهان‌کاری که داشتند، سر همه روحانی‌ها کلاه گذاشتند و این کار را انجام دادند. مقام معظم رهبری آن میانه، بسیار اعتراض نمودند. البته خصوصی خیلی خبر داشتم که ایشان از همان سال اول و دوم به این‌ها معترض بودند. اما متأسفانه با مانع‌تراشی‌هایی، عدالت‌خواهی رهبر معظم انقلاب را با مشکل روبرو کردند. هر وقت هم خواسته‌ای مطرح می‌شد، آنها می‌رفتند استعفا

می‌دانند! این‌ها حکایتش مفصل است... کار را به جایی رساندند که همان عدالت‌گرایی و سوسیالیسمی که قبلاً مطرح می‌کردند، در دوره بازسازی گفتند که عدالت‌گرایی اسلامی همین لیبرالیسم است. دیگر ماشاءالله کم هم نمی‌آوردند! البته مردم و روحانیت سنتی در بستر ایران همان راه امام را می‌رفتند. هنگامی که مردم مصمم گردیدند تا حرف جدیدی از معنویت توأم با کرامت انسانی بشنوند، سیدی خندان با شعارهای عدالت، کرامت انسانی، رفع خفقان و غیره نامزد ریاست جمهوری گردید. در حقیقت، دوم خرداد نوعی اعتراض مدنی به سیستم بازسازی بود؛ اما موج سواران آن، همان چپ‌های سابق بودند که در شرایط جدید بین‌المللی - که به قول حضرت امام، از این به بعد کمونیسم را باید در موزه حاجتجو نمود سرسپرده لیبرالیسم شده بودند؛ لذا به رغم شعارهای دوم خردادی، تکنوکرات‌ها (کارگزاران) را در پشت پرده حفظ نمودند.

اینگونه بود که یک اعتراض مدنی دیگر در انتخابات شورای شهر شکل گرفت. در آن ایام نهضت آزادی، روشنفکران، کروات، بی‌ریش و ریش پرفسوری، زنان آنچنانی و غیره، همه به میدان آورده شدند تا به شورای شهر بروند؛ اما بیش‌تر مردم اصلاً در انتخابات شرکت نکردند!

اعتراض مدنی بعدی در جریان یکم اسفند شکل گرفت که مردم با وجود دعوت داخلی و خارجی به عدم شرکت در انتخابات و به رغم عدم انسجام تشکیلاتی «آبادگران» به آنها رأی دادند. حال اگر راهی آوردگان مجلس هفتم - که حالا من خیلی بحث با این‌ها دارم - راه انقلاب، امام و راهی را که در سیر تاریخی ما بوده است پیموند، موفق می‌شوند و مردم هم با آنها خوبند؛ و الا با این‌ها بدتر از دیگران رفتار خواهد شد؛ یعنی این‌گونه نیست که جامعه انقلاب‌کرده از پویایی بایستد؛ همین‌طور جلو می‌رود. الان نسل بعدی آماده است که بیاید میدان و احتمالاً نسل قوی است که در باره آنها نمی‌خواهم بحث کنم. آبادگران باید خودشان ببینند که می‌خواهند از سیر تاریخی ما منحرف گردند و یا می‌خواهند راه درست بروند. این‌جا به یک طراحی عظیم احتیاج است...

مسئله مهم آن است که باید آینده‌نگری داشته باشیم. گاهی در ایران برای یادگیری فن آینده‌نگری از تئوری‌های آمریکایی استفاده می‌کنند که البته پاسخ‌گو نیست؛ شما نمی‌توانید از ابزار خودشان علیه آنها استفاده نمایید.

البته آمریکا و غرب دو مقوله متفاوتند که با احتراز از هر دوی آنها باید به ایجاد یک چارچوب معرفتی مستقل بپردازیم. نداشتن «چارچوب»، بسیار خطرناک است و موجب می‌شود که به بی‌هویتی سوق یابیم. در تفکر آبادگران عده‌ای تحصیل‌کرده انگلستان هستند که «بی‌تاریخی»، بسیار برایشان مطرح است (اقتصادی بی‌تاریخ و غیر فرهنگی) و عده‌ای نیز تحصیل‌کرده آمریکا.

هم اکنون با توجه به گذشته درخشان تاریخی، باید براساس جهان‌بینی توحیدی - نه لیبرالیسم و سوسیالیسم - چارچوب‌های تئوریک ایجاد کنیم که از کلان سیستم شروع شده، مرتباً خرد شود تا به

زندگی روزمره مردم برسد. پویا؛ پس باید برای هر پدیده‌ای، اولاً: آینده‌نگری نمود و ثانیاً: آن پدیده را با هویت تاریخی خودمان تطبیق داد تا وضعیتش مشخص شود.

دکتر فیاض: همین‌طور است. هم اکنون توسط آمریکا چارچوب جهانی شدن مطرح می‌شود که ابتدا وارد عمل می‌شود و سپس، آن را تئوریک می‌کند. باید به لحاظ چارچوب معرفتی، دنیا را در خود ایرانیست سنتز کنیم. کاری که ملاصدرا آن زمان کرد. ابتدا سنتز ایرانی و سپس حرکت ایرانی؛ اما قبل از آن باید بدانیم دنیا چه می‌کند و کجاست؟ هم اکنون دو تئوریک بزرگ «جهانی شدن با محوریت خود» از سوی آمریکا و «جهانی شدن با محوریت جهان پراکنده» از سوی دیگر کشورها مطرح است؛ این دو تئوریک غیر رسمی و اعلام نشده، قرار دارند؛ آمریکایی‌ها از «فلسفه نظورگرایی» و اروپایی‌ها از «فلسفه اشاعه» سخن می‌گویند.

ما باید ببینیم که دین و جهان‌بینی ما کدام یک از این دو تئوریک را می‌پذیرد. آیا تکامل تاریخی (قول و نظر آمریکا) را می‌پذیرد و یا جغرافیای متکثر (نظر اروپایی‌ها)؟ اگر «تابع حوزه‌های جغرافیایی فرهنگی» هستیم، همان بحث «اورآسیا» می‌شود که توسط آلمانی‌ها مطرح است؛ آنها عقل، حقوق و فلسفه میان فرهنگی را مطرح می‌کنند. باید دید ایدئولوژی ما چه می‌گوید، مثلاً وقتی داریم «ما آرسلنا من رسول الله بلسان قومہ لیبین لهم» آیا یک نوع جغرافیای گری است؛ اینکه خداوند می‌فرماید پیامبری نفرستادیم مگر به لسان آن قوم؛ یعنی وحدت خداوند به لسان اقوام تکثر می‌یابد یعنی یک نوع تکثرگرایی فرهنگی یا همان حوزه جغرافیایی خاص؟

باید بسیار دقیق حرکت کنیم. ما در حرکت خود باید غرب را آورده و خلاصه نویسی کنیم و سپس سنتز نماییم. ده‌ها سنتز در حوزه‌های متفاوت معرفتی؛ مثلاً در قم بین مؤسسات علمی چند طیف از سنتی حوزوری تا غرب‌گرای افراطی داریم با درجات متفاوت؛ هر مرکز براساس مطالعه حول اصول و مبادی غرب، سنتزی را ارائه کند، مرکزی این سنتزها را جمع کرده و از میان همه سنتزها، یک سنتز انتخاب و حرکت شروع شود. در بعد معرفتی، سنتز خیلی مهم است. ما چند سنتز معرفتی داشتیم که چندان اثر بخش نبود؛ مثل سنتز ترجمه. الان در دانشگاه، مدرسان درجه یک، همان مترجمان درجه یک هستند. باید با رجوع به گذشته خودمان و گذشته غرب که فرهنگ ما و فرهنگ

غرب است، آنها را کامل و دقیق مطالعه کرده، و سنتز ارائه شود. این کار حوزه علمیه است؛ حوصله دانشگاه از این مقال بیرون است و نمی‌تواند کاری انجام دهد.

البته در حوزه باید یک بحث روش‌شناختی هم به وجود آید و به طور مستقیم با غرب ارتباط برقرار کند؛ نه این که سراغ دانشگاه رفته و از آنها بخواهد که واسطه ارتباط شوند. در حوزه کسانی چون شهید مطهری (ره) هستند که توانستند فلسفه میان فرهنگی شکل دهند و در نهایت با تسلط بر غرب و ایران، کتاب عمل‌گرایش به مادیگری تالیف نمایند. ما بی‌تجربه نیستیم؛ شهید مطهری (ره) توانست حوزه‌ها را هدایت کند. باید حرکت آغاز شود.

پویا: از این که حوصله نموده به سوالات پاسخ دادید، تشکر می‌کنیم.
دکتر فیاض: اینجانب هم سپسگزارم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ببینید آنهایی که قبل یا بعد از انقلاب به انگلستان رفته‌اند، با آمریکا رفته‌ها، نوعی اتحاد دارند؛ اینگونه که از انگلیس برگشته‌ها به نوعی متکفل بعد فلسفی برای کارهای از آمریکا برگشته‌ها بوده‌اند؛ به عبارتی دیگر آن آقای که فلسفه تحلیلی مطرح می‌کند، مکمل آن در عرصه عمل، همین تکنوکرات‌ها می‌شوند.
۲. شما ببینید این آمریکا چه رفتارهای ناشایستی که سیستم اطلاعاتی‌اش نمی‌کند. مجبور است در عراق به سیستم اطلاعاتی‌اش تکیه کند. چون پشتوانه مردمی ندارد، به شکنجه و تجاوز جنسی روی می‌آورد و دیگر کارهای رکیکی که بر سر مردم عراق می‌آورد.

آبادگران باید خودشان ببینند که می‌خواهند از سیر تاریخی ما منحرف گردند و یا می‌خواهند راه درست بروند.

